

خشونت خانگی علیه مردان در فرهنگ مردسالار

گفت‌وگو آیدا قجر با سعید پیوندی

مثل هر پدیده اجتماعی دیگر، آمار دقیقی از خشونت علیه مردان وجود ندارد، نه در ایران که سکوت در مقابل این نوع از خشونت سنگین است و نه در کشورهای توسعه‌یافته که آمار قابل‌اتکاتری دارند. طبق آخرین تخمین‌هایی که بر اساس مستندات و شهادت‌ها ارایه شده، به عنوان نمونه قربانیان ۰۳ تا ۰۴ درصد خشونت‌های خانگی در انگلیس مردان هستند. این آمار در جامعه مصر به بیش از ۰۵ درصد می‌رسد و ۰۳ درصد خشونت‌های خانگی را در آمریکا شامل می‌شود.

اما معمولاً مردان از بیان قربانی بودن در خشونت که از سوی زنی اتفاق می‌افتد، احساس شرم می‌کنند. عامل هر خشونتی نیز در افکار عمومی مردان هستند. در دهه‌های اخیر بر اساس تلاش و مقاومت زنان، «برابری خواهی» به مطالبه‌ای تقریباً عمومی تبدیل شده، اما در عین حال پدیده دیگری مغفول مانده و چند دهه است که درباره آن صحبت می‌شود؛ خشونت علیه مردان. این سوال را که آیا مردانی هستند که از طرف همسر، دوست دختر یا هم‌خانه‌شان مورد خشونت قرار بگیرند، در چنین شبکه اجتماعی مطرح کردم و با پاسخ‌های اندکی مواجه شدم. تنها چندین نفر با اسامی مستعار یا به شکل ناشناس از زندگی‌شان با زنانی گفتند که از سوی آن‌ها مورد خشونت‌های روحی تا فیزیکی واقع شده یا می‌شوند. بیشتر شهادت‌دهنده‌گان رابطه خود را تمام کرده بودند و برخی همچنان در آن رابطه باقی مانده بودند. جواب‌های دیگری هم گرفتم: «مگه من شما رو می‌شناسم که زندگی‌م رو تعریف کنم؟» «یا» حالا بیام بگم از یه زن کتک خوردم که چی بشه؟»

همزمان با چند جامعه‌شناس تماس گرفتم که در خصوص چرایی این سکوت مردانه مشورت کنم. اما برخی از آن‌ها تمایلی برای گفت‌وگو نداشتند و گفتند در شرایطی که تمامی ابزارهای خشونت علیه زنان است، چطور می‌توان درباره خشونت زانه علیه مردان صحبت کرد؟ در عین حال خشونت زانه زیر چتری از خشونت‌های جنسیتی علیه آن‌ها حتی دفاع هم تعریف شد.

برای روشن‌تر شدن زوایای این نوع از خشونت، چرایی سکوت مردانه، دلایل نادیده گرفته شدن این نوع از خشونت با سعید پیوندی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در پاریس گفت‌وگو کردم که در ادامه متن کامل آن را می‌خوانید:

خشونت خانگی علیه مردان یک واقعیت اجتماعی است

پرسش: برخی معتقدند که به خاطر خشونت همه‌جانبه علیه زنان در جغرافیاهای مختلف نمی‌توان به خشونت علیه مردان مصداقیت بخشید. به نظر شما آیا خشونت علیه مردان را می‌توان در این شرایط قابل بحث دانست؟

پاسخ: با مراجعه به داده‌های مراکز اجتماعی مربوط به خشونت‌های خانگی می‌توانیم بگوییم امروز خشونت خانگی علیه مردان به عنوان واقعیت اجتماعی وجود دارد و ابعاد آن به اندازه‌ای است که نمی‌توان آنرا انکار کرد و یا پدیده‌ای بسیار حاشیه‌ای به شمار آورد. مثلاً در سال‌های ۲۱۰۲ و ۳۱۰۲ ما با ۰۵۱ هزار مورد خشونت زانه در روابط خانوادگی در مقابل ۰۰۴ هزار مورد خشونت که علیه زنان که به ثبت رسید، سر و کار داشتیم. طبق همین آمار از ۰۵۱ مرگ و میری که در خشونت خانگی اتفاق می‌افتد ۵۲ نفر مرد و ۵۲۱ نفر زن هستند. یعنی یک ششم موارد خشونت خانگی که به مرگ منجر می‌شود به مردها مربوط می‌شود. این آمار نشان می‌دهد که تقریباً ۵۸ درصد خشونت‌های خانگی را مردان علیه زنان انجام می‌دهند و ۵۱ درصد آن علیه خود مردان است. این آمار به شکایت‌های ثبت شده مربوط می‌شود و شاید همه ابعاد کمی و اشکال خشونت‌های خانگی را منعکس نکند. انتشار این آمار و طرح بحث در کشورهای گوناگون نشان می‌دهد که خشونت خانگی علیه مردان، پدیده اجتماعی در حال رشد است. ناگفته پیداست که طرح این بحث به معنای همسان دانستن ابعاد کمی و کیفی و اشکال متنوع خشونت از سوی مردان و زنان نیست. نباید فراموش کرد که زنان قربانیان اصلی خشونت‌های خانگی هستند و این موضوع اساسی نباید با طرح این بحث در سایه قرار گیرد. همزمان انکار خشونت خانگی علیه مردان هم انکار و سرپوش گذاشتن روی پدیده اجتماعی در حال رشد است.

پرسش: در صحبت‌های‌تان گفتید که نمی‌شود ابعاد خشونت علیه مردان را با خشونتی که علیه زنان ابراز می‌شود، مقایسه کرد. منظور از این ابعاد چیست؟ نوع خشونت یا جغرافیا یا چه عوامل دیگری؟

پاسخ: خشونت خانگی موضوعی تاریخی است که در طول قرن‌ها و در ابعاد گسترده وجود داشته اما فقط از میانه قرن بیستم از پشت درهای بسته خانه‌ها وارد عرصه عمومی شده است. در گذشته انواع خشونت‌ها درون خانواده اتفاق می‌افتاد اما فرهنگ عمومی، نظام ارزشی حاکم و حتی گاه قوانین رسمی اجازه وارد شدن به آن حوزه را نمی‌دادند. خانواده و روابط درونی آن فضای خصوصی به شمار می‌رفت و کسی حق ورود به آن را نداشت. مرد هم مالک زن و فرزندان خود بود و خشونت مردانه علیه آنها هم امری «طبیعی» و «مشروع» در دهه‌های اخیر با پیشرفت‌هایی مهمی که در حوزه حقوق فردی و بویژه حقوق زنان بدست آمده قوانینی تصویب شده‌اند که این ابعاد را

از داخل خانواده به عرصه عمومی کشانده اند. با توجه به اطلاعات و داده‌های میدانی امروز می‌توانیم بگوییم این خشونت در وهله اول و بطور عمده توسط مردان علیه زنان به کار می‌رود. اشکال بسیار ظریف و نمادین خشونت خانوادگی وجود دارند که قابل اثبات و یا ثبت‌شدنی نیستند. نوع فیزیکی خشونت هم بیشتر مردانه است. اما چیزی که در حال تغییر است پدیده برملا و علنی شدن موضوع خشونت و طرح آن در جامعه و امکان پیگیری آن توسط نهادهای رسمی است؛ یعنی امکان مراجعه به مراکز قانونی و مشاوره برای قربانیان خشونت و حمایت‌های قانونی که در این حوزه وجود دارد. اگر گذشته خشونت خانگی در درون جعبه سیاه اسرار خانواده باقی می‌ماند امروز زن و مرد با ترس و اکراه کمتری این موضوع را مطرح می‌کنند. طبق همین آمار ۱۰ درصد زنان در برخورد با مردان خشن حاضر به شکایت می‌شوند که این آمار برای مردان قربانی خشونت حدود ۳ درصد است. این تفاوت آمار می‌تواند بیان‌گر آن باشد که تداوم، دامنه و شدت خشونت زنان بیشتری را ناچار به شکایت می‌کند. همه کارهای کیفی میدانی هم نشان می‌دهند که خشونت مردانه بسیار بسیار گسترده‌تر و متنوع‌تر است، قربانیان بیشتری هم می‌گیرد.

حضور دایمی قدرت و سلطه در روابط زن و مرد

پرسش: برخی از جامعه‌شناسان می‌گویند که ابعاد خشونت زنانه علیه مردان بیشتر روحی و روانی یا اقتصادی است. یعنی اگر تعادل قدرت برهم خورده باشد یا زن دست بالا را داشته باشد، این نوع خشونت بروز پیدا می‌کند. آیا می‌توان به خشونت علیه مردان چنین شکلی داد؟

پاسخ: در رابطه زن و مرد مانند هر نوع رابطه اجتماعی دیگر موضوع قدرت و سلطه حضوری دایمی دارد. نوع تقسیم و اعمال قدرت در روابط زن و مرد موضوعی است که متناسب با فضای اجتماعی و ویژگی‌های فردی آنها بگونه‌ای دایمی بازتعریف می‌شود. مسئله اصلی در دوران معاصر دگرگونی ژرفی است که تحول نقش‌های زنانه و مردانه در جامعه بوجود آورده است.

تغییرات اجتماعی چشمگیر در این حوزه شاید هنوز از بعد انتروپولوژیک توسط همه گروه‌های اجتماعی هضم نشده و ما با تنش‌ها و شکاف‌های ذهنیتی پرشماری سر و کار داریم. برابری حقوقی و اجتماعی زن و مرد و یا زنانه شدن بازار کار انقلاب‌های خاموشی هستند که گاه حالت نیمه پنهان هم دارند.

در یک نگاه کلی رابطه میان زن و مرد بخشی از هوشیاری تاریخی هر جامعه‌ای است و جوامع گوناگون تجربه‌های همگونی را زندگی نمی‌کنند. برای مثال اگر در بازنمای عمومی مرد نان‌آور اصلی خانواده باشد، زن باید بیشتر وظیفه همسری و مادری را برعهده بگیرد. در چنین فضای فرهنگی وقتی زن توانایی مالی پیدا می‌کند، توازن قدرت در خانه به هم می‌خورد و مرد می‌تواند این توازن جدید قدرت اقتصادی به نفع زن را نوعی تحول منفی به زیان خود تلقی کند. در واقع حمایت‌های قانونی از زنان در محیط‌های خانواده، کار و جامعه خصوصاً در کشورهای پیشرفته صنعتی باعث تعدیل رابطه با مرد شده و رابطه قدرت جدیدی را در خانه شکل داده است. این رهایی زنانه و رفتن بسوی برابری گاه می‌تواند برای مرد معنای تحقیر داشته باشد. مردانی که در دنیای خیالی خود با رویای سلطه بر زن زندگی می‌کنند و واقعیت‌های اجتماعی برای آنها به صورت کابوس در می‌آیند. همین روایت در شکلی دیگر شاید در مورد کسانی هم صدق کند که خشونت علیه مردان را منکر می‌شوند. آنها صادقانه می‌خواهند از زنان حمایت کنند اما شاید در عمق ناخودآگاه آنها هم، زن همان موجود لطیف، فرشته بی‌گناه، تیمار دار و مادر و همسری مهربان و صبور است و نمی‌تواند هنگام نارضایتی و خشم دست به خشونت بزند. این بازنمای فرشته گونه هم‌زمان به معنای نگاه به آنها به عنوان قربانیان ابدی بی‌گناه است و بنابراین نمی‌خواهند واقعیتی به عنوان «زن خشن» را بپذیرند.

پرسش: در بیشتر شهادت‌ها و اظهارات مردان، آن‌ها با آن‌چه خشونت بوده یا خشونت فرض شده، احساس تحقیر کرده‌اند. از جامعه ایران حرف می‌زنیم که مردان را جنس برتر بار می‌آورد و در مناسبات اجتماعی آن‌ها را بر حق می‌پندارد. آیا می‌توان این حس تحقیر را ناشی از تزلزل در حس مردانگی تلقین شده بر آن‌ها دانست و نه لزوماً کنشی که با آن مواجه شده‌اند؟

پاسخ: کاملاً درست است. در جوامعی که از آنها به عنوان جوامع انتقالی یاد می‌شود بسیاری از پدیده‌ها اجتماعی به خاطر خصلت‌های دوگانه دوران انتقالی دچار بحران درونی اند. در آنچه که به خانواده مربوط می‌شود روابط سنتی کاملاً ناپدید نشده و همزمان عناصری از روابط جدید وارد فضای درونی آن شده است. در ایران شماری از پدیده‌های منفی، ناهنجاری‌ها و بحران‌ها نتیجه مستقیم حالت بینابینی و برزخی در جامعه است. وجود یک حکومت اسلامی و سماجت مثال زدنی آن برای حفظ برخی سنت‌ها و تحمیل برخی از ارزش‌های ناهمساز با دوران کنونی بر دامنه این بحران‌ها افزوده است. وضعیت خانواده مثال زنده این‌گونه بحران‌های آسیب‌شناسانه است. ما شاهد آن هستیم که از یک طرف پیشرفت‌هایی در حوزه زنانه جامعه حاصل شده که واقعی است و باعث می‌شود توقع و انتظارات جدید زنان در سطح جامعه مطرح شود و آنها خواهان حقوق برابر با مردان شوند. ولی همزمان بسیاری از مردان جامعه از نظر روانی و فرهنگی برای زندگی این نوع روابط و به رسمیت شناختن آزادی‌ها و حقوق مشروع زنان آماده نشده‌اند. بسیاری از شواهد هم نشان می‌دهند تغییرات فرهنگی مردان در حوزه خانواده کند و پرتنش هستند. بسیاری از آن‌ها در دنیای گذشته زندگی می‌کنند و هر نوع واکنش زنانه را که بیان‌گر برابری و استقلال باشد تعرض به خود و هنجار شکنی و یا سرکشی تلقی می‌کنند. در حالی که بازنماهای این «حریم» چه در بعد خیالی و چه نمادین و چه واقعی ربطی به وضعیت جامعه جدید ندارد. بخشی از مردان در دنیای قدیم خود غوطه‌ور اند و نمی‌خواهند بپذیرند که چیزی مهم در وجدان عمومی جامعه در حال تغییر است. این شکاف بین واقعیتی که در جامعه حضوری روزافزون دارد و دنیای ذهنی بخشی از مردان زمینه ساز تنش‌های درون‌خلنواده می‌شود و چه بسا بسیاری از خشونت‌ها ناشی از همین شکاف‌های فرهنگی باشد. زنی

که سرکش دیده میشود و یا زنی که برای دفاع از خود و یا ابراز خشم دست به خشونت می‌زند در بستر این فضا باید مورد بررسی قرار گیرد. فضایی که مشخصه اصلی آن عدم درک و وجدان‌های ناهمسازی است که همدیگر را نمی‌فهمند و دیالوگ میان آنها دشوار و ناممکن شده است. در ایران این مساله پیچیده‌تر است. همه‌جای دنیا قوانین و نهادهای رسمی جلوتر از جامعه است و در دگرگون کردن فرهنگ جامعه مشارکت می‌کنند اما در ایران قوانین و نهادها عقب‌تر از وجدان عمومی و خصوصاً زنان هستند.

اعتراف به قربانی بودن پایان تابو واسطوره برتری مردانه است

پرسش: پس ما به این نتیجه رسیدیم که خشونت علیه مردان انکارشدنی نیست. پس چرا تا این حد سکوت در مقابل آن وجود دارد و مردان از ارایه شهادت یا اقرار به آن شانه خالی می‌کنند؟

پاسخ: به نظر من دو دلیل وجود دارد. اول آن‌که این پدیده در ابعاد فعلی جدید است. مجموعه حرکت‌های نیم‌قرن گذشته برای بهبود وضعیت زنان باعث شده آن‌ها از موقعیت جدیدی در جامعه و خانواده برخوردار شوند و تعادل رابطه قدرت میان آنها برهم خورد. آنها شاید از این موضع در مقایسه با مادران و مادرزیرگان‌شان راحت‌تر دست به خشونت می‌زنند. اما به نظر نمی‌رسد همه مشکل را بتوان با این دگرگونی توضیح داد، در گذشته هم شاید مردانی بودند که اینجا و آنجا از سوی زنان مورد خشونت قرار می‌گرفته‌اند هر چند دامنه این پدیده بسیار محدود بوده است.

امروز با تغییر موقعیت زنان ابعاد آن وسیع‌تر شده است. این بعد اجتماعی و تحول ذهنیتی جامعه‌ای است که زنان در مقام دفاع از خود و یا به دلایل دیگر می‌توانند دست به رفتاری‌هایی بزنند که مصداق خشونت خانگی محسوب می‌شوند. بعد دوم به روانشناسی جامعه و بویژه مردان برمی‌گردد. در واقع پدیده قربانی بودن مردان در خانواده هنوز برای افکار عمومی جا افتاده نیست. قدرت مردانه هنوز در فرهنگ جامعه امروز دست بالا را دارد، تمامی جنگ‌ها به دست مردان انجام می‌شود و نگاهی به رهبران اصلی دنیا نشان می‌دهد که سیاست هم بسیار مردانه باقی مانده است. با وجود همه دگرگونی‌ها در بازنمای عمومی و در وجه نمادین مرد «جنس اول» و «جنس قوی» است. برای همین اعتراف به قربانی بودن پایان تابو واسطوره برتری مردانه است. در حوزه روابط خانواده هم تصویر قربانی برای مرد هنوز هم می‌تواند یک شکست و یک «سرافکندگی» به حساب می‌آید در حالیکه قربانی بودن زن امری عادی و «طبیعی» است. شاید برای همین مردان به خود اجازه نمی‌دهند که از زنان شکایت کنند. همین‌که مردان سه برابر کمتر از زنان قربانی حاضر به شکایت می‌شوند نشان می‌دهد که سد روانی بزرگی مقابل خود دارند. در حقیقت اعتراف به قربانی بودن نوعی شکست دوم برای برخی از مردان است. آن‌ها یک‌بار توسط خشونت خانگی تحقیر شده‌اند و بار دیگر برای ثبت این خشونت از سوی نگاه عمومی جامعه مورد تحقیر قرار می‌گیرند.